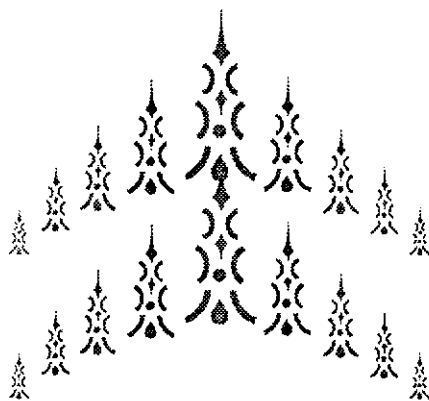


درباره تفسیر حاج آقا مصطفی خمینی
(تفسیر القرآن الکریم)، و روش این
کتاب، سخنهای بسیار می توان گفت؛ و
ابعاد گوناگون آن را تحلیل کرد، اما یکی از
ابعاد مهم این تفسیر، کاوشهای عقلانی و
موشکافی های شگرف آن است.

درباره «تفسیر عقلی» نظرهای مختلفی
ارایه شده است. گروهی به موافقت و
گروهی به مخالفت با آن برخاسته اند و در
مواردی آن را با «تفسیر به رأی» اشتباه
گرفته اند. در آغاز، معنای تفسیر عقلی را
روشن ساخته و نظر موافقان و مخالفان آن
را بررسی می کنیم، و سپس به گرایشهای
عقلانی در تفسیر مرحوم حاج آقا مصطفی
خمینی می پردازیم.

تفسیر عقلی

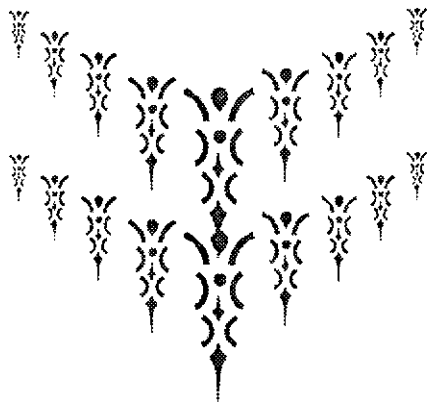
بی گمان، یکی از منابع مهم در
پرده برداری از معانی قرآن، عقل است.
عقل می تواند به فهم قرآن و کشف معانی
آن کمک کند، و همان طور که آیه ای



گرایشهای عقلانی

در تفسیر

حاج آقا مصطفی



سید محمد علی ایازی

وسيلة کشف معنای آیه دیگر می گردد؛ و یا سنت در توضیح و تبیین آیه می آید (چون قرآن خطاب به مردم و مناسب با درک آنها است)؛ خرد و قواعد قطعی آن، وسیله کشف معانی قرار می گیرد و زمینه فهم صحیح و دقیق را فراهم می سازد. بنابراین کاربرد عقل در تفسیر در سه میدان می تواند باشد:

۱. فهم و استنباط کلام

در قرآن کریم مطالب و معانی بسیار بلندی مطرح شده است، اما خداوند در سطح و افقی سخن گفته که برای مردم قابل فهم باشد. مفاهیم و معانی عمیق آن، با الفاظی بیان شده که در میان مردم رایج بوده و در عرف جامعه مطرح و مأنوس بوده است. در اینجا است که عقل به کمک آمده و معانی بلندی را که در قالب الفاظ ساده ریخته شده، روشن می کند. مثلاً، اگر قرآن با زبان ساده استدلال کرده است: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء، ۲۱/۲۲) اگر در آسمان و زمین، به جز خدای یکتا، خدایانی باشد آن دو را خرابی و فساد فرامی گیرد.

در ژرفای این بیان ساده و همه کس فهم، برهان تمانع (یعنی استدلالی بزرگ و عقلانی در محال بودن دو گانگی و تدبیر) بیان شده است.^۱

همچنین اگر آیاتی از قبیل: ﴿جَاءَ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفًا صَفًا﴾ (فجر، ۸۹/۲۲)، که از آمدن خداوند سخن می گوید: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح، ۴۸/۱۰) که از دست داشتن خدا خبر می دهد؛ ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه، ۲۰/۵) که بر عرش واقع شدن و از سر برداشتن خدا سخن به میان می آید، این عقل است که با استدلال بیان می کند: منظور از این کلام، تشبیه و جسمانیت خدا نیست و از این آیات نمی تواند، فهم ابتدایی و ظاهری کلمه، مقصود باشد؛ چرا که محدودیت خدا را می رساند و این با عقل سازگار نیست.

بنابراین، عقل در استنباط کلام و فهم معانی وحی به کمک می آید و این کار را در دو بخش انجام می دهد؛ یکی ژرفا و بطن کلام را بیان می کند و دیگری از برداشتهای غلط و مخالف عقل جلوگیری می کند و فهمی سالم را عرضه می دارد.

۲. اثبات معارف قرآنی

برخی از معارف قرآنی، به گونه ای است که باید برای آن استدلال کرد و مخاطب را

افقاع نمود. در قرآن کریم، معارف بسیاری به طور اجمال و سربسته عنوان شده، و یا گاهی استدلال شده اما باز هم نیازمند توضیح و اقامه برهان عقلی است. بگذریم از این جهت که ممکن است برخی از مباحث اعتقادی قرآن، خطاب به کسانی باشد که خداوندی خدا یا پیامبری پیامبر را قبول ندارند. طبعاً باید در آغاز، برای اثبات توحید یا نبوت استدلال عقلی آورد، از این رو در تفسیر بخشی از معارف قرآن، نیازمند توجیه و استدلال عقلی هستیم. بی گمان استدلال بر مسایل مهمه ای همچون: توحید و صفات خداوند، معاد، رسالت انبیا و یا حتی دفاع از ضرورت شریعت و مباحثی از این قبیل، نیازمند برهان عقلی است. مثلاً مرحوم صدر المتألهین که خود یکی از مفسران به نام این گرایش است؛ افزون بر مباحث فلسفی مستقل در اثبات وجود واجب و صفاتش، برخی مباحث قرآنی را فلسفی می کند و مباحث عقلانی را داخل در آن می کند. به عنوان نمونه، در سوره بقره به مناسبت بحث ایمان و درجات و مراتب آن، این مطلب را مطرح می کند که ماهیت ایمان (هر گاه تحقق یافت) دارای مراتب متفاوت تدریجی و از نظر شرافت و خست است. و شاهد بر مسأله را آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾ (نساء، ۱۳۶/۴) می گیرد، که ایمان اولی صوری و دنیایی و ایمان دوم معنوی و آخرتی است. آن گاه وارد بحثی در این زمینه می شود و تئوریات عقلی جالبی را در همین زمینه عنوان می کند.^۲

۳. تبیین معارف قرآنی

در بخش سوم، سخن از استنباط و یا اقامه دلیل و یا دفاع از عقاید نیست. سخن از این نیست که خود حقایق قرآن شرح داده شود و یا استدلالهای عقلی برای اثبات آن آورده شود، بلکه تبیین همان معارف با زبان دیگر و فضا و میدان دیگر است. توصیف عقلانی بر محورهای است که قرآن بر آنها مطالبی بیان کرده است، اما زبان و شکل استدلال آن متفاوت است. از آن محورها، می توان از: اثبات خالق به برهان نظم و برهان حرکت و برخی براهین دیگر؛ استدلال کرده به کیفیت وجود واجب با برهان صدیقین؛ نسبت میان آفریدگار و آفریده (درجات تشکیکی و مراتب داشتن وجود، بنابر تقریر اصل تشکیک در وجودات در فلسفه ملا صدرا)، و وحدت وجود و نسبت مظهر با ظاهر (بنابر تقریر عرفا)، نام برد.

تبیین معارف با بیان عقلانی، گرچه با اصطلاحات فلسفی و عرفانی انجام می گیرد و

در چارچوب براهین مخصوص به خود عرضه می‌گردد، اما در حقیقت شرح کلمات قرآنی از زاویه دیگر و در دانشی دیگر است. در این روش، دیگر معارف قرآن در سطحی همگانی و معمولی همچون گذشته مطرح نمی‌شود، بلکه با دریافتی عمیق به وسیله فلسفه و عرفان و استدلال‌های عقلی، تصویری روشن از آن حقایق به دست می‌دهد، و معارف قرآن برای اقشاری خاص از جامعه و در سطحی معین ارایه می‌گردد. این نکته در فرهنگ اسلامی پذیرفته شده که قرآن، دارای سطح‌های گوناگون و بطون متعدد است.^۳

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

کتاب خداوند بر چهار پایه استوار است: عبارت، اشارت، لطایف و حقایق. عبارت برای همگان و اشارت برای خاصان و لطایف برای اولیا و حقایق برای پیامبران است.^۴

بنابراین، طبیعی است که مفسرینی بخواهند اشارات و لطایف قرآن را با بیان عقلانی و عرفانی توضیح دهند و نکات دقیق آن را روشن کنند. لذا این دسته از مباحث در تفسیرهای فلسفی و عرفانی، در حقیقت شرح آیات نیست، بلکه تقریر مطالب از زاویه دیگر است. بی‌گمان، کاربرد عقل و قواعد فلسفی در توضیح آیات، از جنجالی‌ترین بخشهای تفسیر است. و کسانی که به نقش فلسفه در تفسیر حمله کرده یا از این روش اظهار ناخشنودی کرده‌اند در حقیقت از این قسم بوده‌اند و لذا طرح مباحث فلسفی و عرفانی را در تفسیر مردود می‌دانند.

اهمیت عقل در مصادر اسلامی

در فرهنگ اسلامی، عقل جایگاه بس رفیعی دارد. شناخت دین، کمال دین، تحقق دین، همه و همه در سایه خرد انسان مفهوم و معنا پیدا می‌کند. فهم دین، بدون همراهی عقل ارزش چندانی ندارد و استواری نخواهد داشت. امام امیر مؤمنان علیه السلام درباره اهمیت عقل در فهم آموزه‌های دین می‌فرماید:

الدین لا يصلحه إلا العقل.^۵

دین را به صلاح نمی‌آورد مگر عقل.

و باز می‌فرماید:

عقلوا الدین عقلاً و رعاية و رعاية و لاعقل سماع و رواية، فان رواة العلم كثير

ورعانه قلیل .^۶

دین را درك كنید، دركى نوأم با فراگیری و عمل، نه تنها شنیدن و نقل کردن؛ زیرا راولان علم فراوان و رعایت کنندگان آن بس اندکند.

در این زمینه روایاتی رسیده است^۷ که خداوند برای انسانها دو حجت قرار داده است، حجت ظاهری و حجت باطنی. حجت ظاهری پیامبران هستند، و حجت باطنی که حق را از باطل تشخیص می دهد، و موضع و موقع کلام را درمی یابد و جایگاه هر سخنی را معین می کند، عقل است. به همین دلیل هر اندازه قدرت فکری جوینده معارف و معانی قرآنی، بیشتر باشد و تدبیر و تفکر را به کار بندد از حقایق قرآن به میزان بیشتری بهره می برد.

از این گذشته، گرچه گروهی با استفاده از عقل در تفسیر، میانه چندانى ندارند و یا افراط های برخی مفسران، برای آنها بهانه ای برای نفی این منبع تفسیری شده است؛ اما در مقابل، بسیاری از دانشمندان و مفسران بزرگ نسبت به کاربرد عقل تأکید ورزیده اند. شافعی (م ۲۰۴ ق) در اهمیت استفاده از عقل در تفسیر می نویسد:

خداوند -جل ثنائه- بر بندگان خود به خاطر عقلی که به آنان داده منت گذاشته، و آن را وسیله هدایت و برگزیدن راه حق در میان آرا و مذاهب مختلف قرار داده؛ و آنان را به راه حق، بانص و دلالت راهنمایی کرده است.^۸

آمدی علی بن ابو علی (م ۶۳۱ ق) در اهمیت عقل و راهگشایی آن گفته است:

جمهور از علمای اسلام قایل به جواز تخصیص عموم قرآن به دلیل عقل هستند و به این آیه شریفه، مثال زده اند: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (زمر، ۶۲/۳۹). درحالی که لغت «کُلُّ شَيْءٍ» عام و شامل همه چیز و از آن جمله خود خداوند است، ولی چون خداوند به دلیل عقلی موجودی قدیم، و محال است که آفریده شده باشد، این آیه به طور طبیعی تخصیص می خورد و با دلیل عقلی قطعی از این آیه استثنا می شود.^۹

زمخشری صاحب تفسیر کشاف (م ۵۳۸ ق) نیز، یکی از این کسان است که به تفسیر عقلی بسیار بها می دهد و خرد ورزی و کاوشهای عقلی آن در تفسیر بسیار چشمگیر است. او در جایی در اهمیت استفاده از عقل در تفسیر می نویسد:

منظور از تدبیر در آیات، تفکر و تأملی است که به شناخت هر چه بیشتر آیات از ظاهر قرآن منتهی گردد، البته فهم و تأویلی صحیح و معانی نیکو؛ چون آنکه به ظاهر

تلاوت بسنده می‌کند و تفسیری خرد ورزانه ندارد، ممکن نیست به بسیاری از حقایق قرآن دست یابد. و او بمانند کسی است که حیوان بسیار شیر دهی دارد، اما شیر او را نمی‌دوشد.^{۱۰}

عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸ ق) صاحب کتاب الملل والنحل، در تفسیر خود

می‌نویسد:

اگر مفسر، عقل و نظر خود را در فهم آیه به کار گرفت، می‌داند این به کار گرفتن اخلاقی در لفظ و لغت بوجود نمی‌آورد، دیگر این عمل تفسیر به رأی نیست. همچنین اگر کسی تأویل کرد (در آنجا که ظاهر آیه تشبیه یا تعطیل یا جبر و یا تفویض است)، در این صورت کار عقلانی و لغوی که مفسر انجام می‌دهد و می‌داند تشبیه و تنزیه در حق خداوند روا نیست و نباید کلام قرآن را بر آن حمل کند، در این صورت تفسیر عقلی نه تنها جایز، که لازم است.^{۱۱}

فخر رازی، نیز در باب اهتمام به عقل و روش اجتهادی در تفسیر، می‌نویسد:

در علم اصول فقه، ثابت شده که اگر متقدمین سخنی در باب تفسیر آیه گفته‌اند، دلیل بر منع متأخرین از گفتن وجهی دیگر در تفسیر آیه نمی‌گردد. و گرنه باید بگوییم همه آنچه متأخرین از آیات قرآن استنباط کرده‌اند، مردود و باطل است. و معلوم است که این سخن را کسی نمی‌گوید مگر آنکه مقلد باشد.^{۱۲}

زرکشی، یکی از قرآن پژوهان نامدار (م ۷۴۹ ق) نیز، در باب اهمیت عقل و علم در

فهم قرآن می‌نویسد:

وقتی خداوند دلیلی بر ربوبیت و وحدانیت خود می‌آورد، خطاب به صاحبان خرد می‌آورد و گاه به متفکرین و متذکرین خطاب می‌کند (انعام، ۶/۷۸-۷۵)، تا معین کند که ممکن است یکی، از راه تفکر و تذکر حقیقت این ادله را به دست آورد.^{۱۳}

مرحوم آیت الله خویی (م ۱۴۱۳ ق) در باب مراجعه به عقل و مدرکیت آن در تفسیر

می‌نویسد:

هر مفسر باید مراجعه به ظواهر کند، که هر عرب بطور صحیح از آن می‌فهمد. و در این زمینه متابعت از حکم عقل فطری صحیح در فهم معنای آیه کند، چون عقل حجتی است از داخل برای انسان.^{۱۴}

و در نهایت پس از یادکرد دیدگاه جمعی از دانشمندان اسلامی در استفاده از عقل و

اهمیت آن در تفسیر، سخن علامه طباطبایی (م ۱۴۰۲ق) زیننده است. ایشان در بحثی گسترده در اهمیت و جایگاه عقل در دین و طبعاً در فهم نصوص می نویسد:

اگر کتاب الهی را تفحص کامل کرده و در آیاتش دقت شود، شاید بیش از سیصد آیه وجود دارد که مردم را به تفکر، تذکر و تعقل دعوت کرده، و یا به پیامبر استدلالی را برای اثبات حقی و یا از بین بردن باطلی آموخته است. خداوند در قرآن حتی در یک آیه، بندگان خود را امر نموده که نفهمیده به خدا و یا هر چیزی که از جانب اوست ایمان آورند و یا راهی را کور کورانه بیمایند؛ حتی برای قوانین و احکامی که برای بندگان خود وضع کرده و عقل بشری (به تفصیل) ملاکهای آن را درک نمی کند علت آورده است. اگر چنین است عقل در فهم کلام خدا نقش اساسی دارد.^{۱۵}

ادله حجیت تفسیر عقلی

گرچه در ضمن نقل اقوال به گوشه ای از ادله موافقان تفسیر عقلی اشاره شد، اما شمارش آنها بی مناسبت نخواهد بود.

۱. آیات زیادی که مردم را به تدبیر و تعقل در آیات دعوت می کند.^{۱۶} این آیات، دلالت می کنند، عمق و ژرفای کلام وحی، طبعاً اقتضای تدبیر در کلمات الهی را دارد و اگر تعقل در تفسیر دخالت نداشته باشد، راهیابی به بسیاری از معانی بلند ممکن نیست، و لذا اگر کسی بگوید در فهم قرآن، عقل و قواعد عقلانی جایگاهی ندارد، تشویق های فراوان قرآن در این زمینه بی معنا خواهد بود.

۲. روایات بسیاری از پیامبر گرامی و ائمه اطهار در اهمیت تعقل و تفکر در آیات رسیده و کسانی که در دین، عقل را بکار نمی گیرند نکوهش شده اند. مرحوم کلینی (م ۳۲۸ق) در کتاب اصول کافی، فصلی را درباره اهمیت عقل و جایگاه آن اختصاص داده. و مرحوم مجلسی (م ۱۱۱۱ق) بابی گسترده از مباحث عقل را در کتاب بحار الانوار آورده است. و ما پیش از این روایاتی را درباره نقش عقل در دین آوردیم. ابن عباس، روایتی را از امیر مومنان علیه السلام نقل می کند که حضرت در اهمیت عقل در فهم دین می فرماید:

«أساس الدین، بُنی علی العقل. و فُرِضَت الفرائض، علی العقل. و ربَّنَا یُعرف بالعقل، و یتوسل إلیه بالعقل. و العاقل أقرب إلی ربّه من جمیع المجتهدین بغیر عقل. و إمتثال ذرّة من برّ العاقل، أفضل من جهاد الجاهل ألف عام».^{۱۷}

بنیان دین بر عقل بنا شده است. دستورات الهی متناسب با عقل واجب شده است. پروردگاران را با عقل می شناسیم و با آن به او توسل می جویم. و خردمند به پروردگارش نزدیک تر است از تمام مجتهدانی که عقل خود را به کار نمی گیرند. آن ذره ای از عمل صالح، که عاقل انجام می دهد ارزشمندتر از جهل جاهل در هزار سال است.

۳. اگر تفسیر عقلی جایز نباشد، باید باب اجتهاد در احکام تعطیل شود، باید پاسخ به شبهات و اشکالات داده نشود، در حالی که با تفسیر عقلی می توان با برهان و استدلال از عقاید دینی دفاع کرد، و مراتب و درجات فهم از قرآن را نشان داد. این حکمت و فلسفه عقلانی است که به دفاع از عقاید دینی برمی آید و با برهان و استدلال شبهات دشمنان را دفع می کند.

از سوی دیگر فهم نصوص، نیازمند واری و تدبیر و جمع میان آیات و روایات و دفع تعارض و تناقض و تشابه است. همچنین نیازمند برگرداندن نصوص خاص به عام و مقید به مطلق است و این عمل جز با تعقل و اجتهاد حاصل نمی گردد.

۴. سیره مستمراهل بیت علیهم السلام و مفسران بزرگ، در برگزیدن تفسیر اجتهادی و بهره گیری از عقل در فهم قرآن دلیلی دیگر، بر حجیت تفسیر عقلی است.

به عنوان نمونه، اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن، گاه به قانون علیت یا مسانخت و حدوث و قدم عالم اشاره کرده اند.^{۱۸} یا درباره صفات خداوند با استدلال عقلی به اثبات یا نفی امور برآمده اند. مرحوم صدوق در کتاب التوحید، روایات بسیاری را نقل می کند که ائمه علیهم السلام به مناسبت تفسیر برخی آیات، به استدلال عقلی روی آورده اند.^{۱۹} اگر تفسیر عقلی جایز نبود، نباید این روش انجام می گرفت.

ادله منکران حجیت عقل در تفسیر

گروهی از قرآن پژوهان، با منبع قرار گرفتن عقل یا استفاده از برهانهای فلسفی، مخالفت کرده و راه دادن آنها را در تفسیر جایز ندانسته اند. نه از این باب که برای عقل جایگاهی در تفسیر قایل نیستند و یا اجتهاد در تفسیر را روان نمی دارند، بلکه از این باب که عقیده دارند، عقل باید در چارچوب ضوابط نقل درآید و در صورتی عقل حجّت است که محکوم به قرآن و مقدماتش باشد. و صحت قضایای عقلی باید با دلیل نقلی محک

بخورد. ^{۲۰} «وإنّ دین الله لا یصاب بالعقول» ^{۲۱} ... دین خدا با خردها به مقصود نمی رسد. و یا معتقدند که چون عقل در درک معارف محدود است، استقلال در درک اشیا ندارد، گرچه می تواند تصدیق کننده و متبّه و معلّم باشد، و آنچه را شرع گفته تصدیق نماید. ^{۲۲} بنابراین اگر عقل مصدّق و متبّه است، تنها در سایه دلیل نقلی است و خرد انسانی نمی تواند مستقلاً در این وادی گام بردارد. ^{۲۳}

در مقابل، عدلیه به طور عام و امامیه به طور خاص معتقدند، همان طور که شرع، وسیله رسیدن به احکام است، عقل، وسیله رسیدن به علم قطعی در مورد عقاید و احکام است؛ گرچه این اعتقاد موجب آن نمی گردد که عقل در همه کارها صاحب اختیار و حکم کننده باشد. ^{۲۴}

در این زمینه، حکم عقل، گاه به این شکل است که میان حکم شرعی و عقلی ملازمه برقرار سازد. مانند: ملازمه میان احکام و اجزای آن (واجب شرعی و وجوب مقدمه آن) و گاه قایل به ملازمه میان عقیده ای ثابت و عقیده ای دیگر می شود، مانند: ملازمه میان قدرت مطلق و تجرّد و استحاله تشبیه و جسمانیت (از قبیل رؤیت جسمانی)؛ و زمانی قایل به قبیح بودن احکامی می شود. مانند: حکم به قبیح تکلیف و عقاب بدون بیان؛ حکم به مطابقت میان حکم خدا با آنچه عقلا در آراء محموده دارند.

اشاعره در این زمینه، یکی از مخالفان جدی مسأله هستند و منشأ تمام احکام را شارع می دانند و معتقدند، عقل نمی تواند حکمی صادر کند، و یا مکلفین نسبت به ادراکات عقل اعتماد کنند، همان طور که به احکام شرعی اعتماد می کنند. به همین دلیل، اشاعره قایل هستند که در عالم کارهای خوب و بدی که ذاتاً بد، یا ذاتاً خوب باشد وجود ندارد، بلکه «الحسن ما حسنه الشارع، والقبیح ما قبحه الشارع». ^{۲۵} خوب ها آنهایی هستند که شارع آنها را خوب کرده و بدها آنهایی است که شارع آن را قبیح شمرده است.

در این زمینه، قرآن می گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ (نحل، ۹۰/۱۶) ... و در جای دیگر می فرماید: ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ (اعراف، ۱۵۷/۷) ... خدا، امر به معروف و نهی از منکر می کند و طیبیات را حلال و خبایث را حرام می کند.

اگر از پیش، در میان مردم و عقلا چیزی به نام عدل و احسان نباشد، و ذاتاً مردم چیزی

را معروف و منکر ندانند و از قبل، برای آنان طیّبات و خبایث روشن نباشد؛ معنا ندارد که خدا، به این موارد فرمان دهد و مردم را ارشاد کند. پس عقل پیش از بیان شارع به حقایقی رسیده و احکامی را دریافت کرده است. معروف، منکر، عدل، احسان، ظلم و بدکاری را شناخته است. معروف، واقعاً معروف است و منکر، واقعاً منکر است؛ نه اینکه چون شرع گفته، منکر یا معروف شده است. ستم کاری واقعاً قبیح است و عدل واقعاً پسندیده است، گرچه شرع هم نمی گفت.

به هر حال، کسانی که تفسیر عقلی را منکرند، چند دلیل آورده اند:

۱. روایات تفسیر به رأی: مهم ترین دلیل این گروه آنست که تفسیر عقلی و اجتهاد کردن در آیات، خارج از روایات، تفسیر به رأی است و چون تفسیر به رأی، در لسان ادله نبوی و اهل بیت علیهم السلام ممنوع شده است، تفسیر عقلی از آن جمله است و مردود می باشد. راغب اصفهانی در مقدمه تفسیر خود، نقل می کند:

گروهی گفته اند: به هیچ وجه تفسیر قرآن با روش عقلی جایز نیست، گرچه فردی عالم و ادیب محیط بر ادله، فقه، ادبیات، اخبار و آثار باشد. مفسّر، باید در هر زمینه به مرویات و آثار مراجعه کند.^{۲۶}

۲. روایاتی که به طور صریح از تفسیر بدون مراجعه به سنت و اهل بیت علیهم السلام منع کرده است و با تعبیرهایی چون:

«لیس شیء أبعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن»^{۲۷} ... چیزی دورتر از خرد افراد، به تفسیر قرآن نیست؛

همچنین از امام علی بن الحسین علیه السلام: رسیده است.

«إنّ دین الله لا یصاب بالعقول الناقصه والآراء الباطله والمقایس الفاسده».^{۲۸}

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام به نقل از خضر نبی، در تفسیر چگونگی قتل کودک آمده است:

«إنّ العقول لا تحکم علی أمر الله تعالی ذکره، بل أمر الله تحکم علیه»؛^{۲۹} همانا خردها بر فرمان الهی حاکمیتی ندارند، این دستورات خداست که بر خردها حکم می راند. و مانند این تعبیرات که از تفسیر عقلی جلوگیری می کند و ناتوانی عقل را در برداشت از آیات بازگو کرده است.

۳. مفسرانی که با عقل خواسته اند به سراغ فهم قرآن بروند و یا برای تبیین اعتقادات،

به براهین فلسفی و عرفانی روی آورده اند، گاه شده که کاوشهای عقلی را بر فهم کتاب و سنت مقدم داشته اند و لذا از پیش، به وجوب یا امتناع یا جواز اموری قایل شده و دلایل عقلی بر آن تراشیده اند؛ در حالی که این ادله، باطل و تحت الشعاع اخبار غیبی و الهی است.

از طرف دیگر، اینکه می گویند قاعده عقلی، قطعی است، هم ممکن نیست، زیرا اگر قطعی است نباید اختلافی در آن باشد؛ در حالی که ما به عیان می بینیم، بسیاری از این قواعد عقلی و فلسفی مورد اختلاف و در میان فلاسفه مورد تناقض و تهافت است. در این صورت، سؤال اینست که به کدام عقل و اندیشه باید مراجعه کرد و به کدام دیدگاه فلسفی باید توجه نمود؟^{۳۰}

۴. اطلاق کلمه عقل مبهم و مجمل و ارجاع به امر غیر واقعی است. در اینجا، گاه گفته می شود: این امر عقلی است، با آنکه مشخص نیست کدام عقل منظور است، و این در حالی است که ما، عقل مطلق و کلی نداریم تا شامل همه اشخاص بشود و یا تحت تأثیر هواهای نفسانی، شهوات و افکار باطل قرار نگیرد و از پیشداوری بر نص قرآنی بر حذر باشد. در این صورت وقتی تأویل، به نفع موافقت عقل انجام می گیرد، متضاد با عقول بسیاری می شود.^{۳۱} همچنین درک و دریافت عقل از اشیا، مقید و محدود است. عقل توانایی شناخت همه حقایق و معارف را ندارد، و لذا بسیاری از موجودات این جهان را (مانند: جن، ملائکه) درک نمی کند؛ و دریافت درستی از جهان دیگر (مانند: عالم آخرت و عالم غیب) ندارد و لذا شرع می آید و خبر می دهد.

آنچه گذشت، خلاصه ای از انظار موافقان و مخالفان در باب تفسیر عقلی بود. البته سخن در این زمینه بسیار است و جای بحث و مناقشه در ادله مخالفان وجود دارد؛ اما از آنجا که روشن کردن همه جنبه ها نیازمند فرصت بیشتر است، برخی توضیحات را به هنگام معرفی تفسیر، خواهیم آورد.

معرفی اجمالی «تفسیر القرآن الکریم»

اکنون پس از توضیحات کلی درباره تفسیر علمی و چند و چونهای آن به سراغ تفسیر مورد نظر می رویم.

در تاریخ تفسیر قرآن کریم، کسان بسیاری با عشق به این کتاب آسمانی در توضیح و

تبيين آن، گام به پيش نهادند و تلاش‌های وافر در اين راه به خرج دادند. يکي از کسانی که عمر گرانبهای خود را صرف خدمت به اسلام و ارايه تحقيقات اسلامي کرده و در مدت طولانی به تفسیر و تبیین کلام الهی همت گمارده، حاج آقا مصطفی خمینی، فرزند رشید امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی است، که مدت ده سال از عمر گرامی خود را در اين راه مصرف داشته و سوگمندانه با مرگ غير مترقبه، اين تفسیر را ناتمام گذاشته است. آن مرحوم، گرچه تنها توانست سوره حمد و ۴۵ آیه از سوره بقره را، در چهار جلد به نگارش درآورد، اما تفسیرش، يکي از نمونه‌های بارز تفسیر جامع و گسترده، در دوران معاصر است؛ که به جنبه‌های مختلف تفسیر و استنباط علوم و معارف اسلامي به شکل اجتهادی پرداخته است. از اين جهت، می‌توان اين تفسیر را نمونه‌ای از دائرة المعارف‌های قرآن دانست، که در حول و حوش کلمات قرآنی، بسياری از مباحث گوناگون علوم و معارف اسلامي را مطرح کرده است، که اگر به اتمام می‌رسيد بیش از صد جلد می‌شد. جالب آن است که ایشان در يکي از بحثهای تفسیر، می‌گويد:

من در تمام بحثهای خود، روش گزیده‌گویی را اختيار کرده‌ام و سعی کرده‌ام از مناسبات اولیه و از مباحث اصلی آیه و دلالت لفظی آن خارج نشوم، و گرنه مثنوی هفتاد من کاغذ شود.^{۳۲}

تفسیر حاج آقا مصطفی، دربردارنده علوم گوناگون از جمله: صرف، نحو، معانی، بیان، فلسفه، عرفان، فقه، اصول، نجوم، هیأت، علم عدد و مباحث اخلاقی و اجتماعی است. ایشان، در آغاز کتاب، به مقدمه‌ای بسيار کوتاه بسنده کرده و در آن فقط به دو بحث اشاره می‌کند. نخست، درباره حقیقت علم تفسیر از منقح کردن موضوع علم تفسیر، تعريف علم و اهداف تفسیر و برخی نکات جالب سخن می‌گويد و دوم، درباره معنای قرآن و وجه تسمیه قرآن به قرآن و موضوعاتی از اين قبیل، بحث می‌کند؛ آنگاه وارد بحث‌های تفسیری می‌شود. شیوه بحث در اين قسمت، تقسیم مطالب به بخشهای مورد اشاره در تفسیر است و لذا در آغاز (همانند بسیاری از تفاسیر) اطلاعاتی در زمینه سوره می‌دهد. اين اطلاعات شامل: نام سوره، عدد آیات و کلمات، مکی و مدنی بودن و فضیلت سوره می‌شود. سپس در بخش دوم، به تفسیر آیه یا اجزای آیه و تبیین واژه و تفسیر کلام می‌پردازد. در اين قسمت که به شکل گسترده در زمینه مسایل مختلف همچون: رسم الخط، لغت‌شناسی، صرف، نحو، قرائت، معانی و بلاغت، حکمت و فلسفه، فقه،

علم حروف و اسماء، إعراب و برخی موضوعات دیگر می پردازد. همه جنبه های موضوع آیه و کلمات آن را واری می کند و به نکات بدیع و قابل توجهی اشاره می نماید. و انصافاً در این زمینه، روش ایشان به سبک اجتهادی و همراه با نقد و بررسی اقوال است. تمام آنچه را که نقل می کند، با کمال توانایی و دقت با محک برهان و استدلال نقد می کند و هیچ مطلبی را مسلم و غیر قابل بحث و نقد نمی انگارد؛ حتی آنهایی را که پذیرفته، شبهات احتمالی و اشکالاتی که دیگران درباره آن مطرح کرده اند را بازگو می نماید. از نکات جالب توجه این تفسیر، بهره گیری از روایات همراه با نقادیهای سندی و دلالتی است.

اکنون، پس از توضیحات کلی در زمینه تفسیر، به یکی از جهات قابل توجه آن، یعنی گرایش عقلانی مفسر و جهتگیری مهم این کتاب اشاره می کنیم؛ جهتی که در مقدمه بحث، مطالبی در کلیت موضوع و چند و چون آن، سخن گفته شد.

بی گمان، برای شناخت تفسیر القرآن الکریم و روشهای مؤلف آن، آشنایی با شخصیت مفسر و تحصیلات و آگاهی های وی ضروری است. اما از آنجا که شخصیت علمی فرزانه محقق حاج آقا مصطفی برای خواننده روشن است و همه می دانیم حاج آقا مصطفی تحصیلات فلسفی و عرفانی را افزون بر دانشهای فقه و اصول و تفسیر در نزد پدر حکیم و عارف خود و اساتید بزرگ و معروفی، همچون: علامه سید محمد حسین طباطبایی و آیت الله سید ابوالحسن قزوینی و... آموخته است و امام خمینی، در این رشته به فرزند خویش عنایت ویژه ای داشته و وی را بر اساس همین آموزه ها تربیت کرده است. بنابراین، بسیار طبیعی است که چنین مفسری با دانشهای اندوخته و گرایشهای عمیق فلسفی و عرفانی، به سراغ تفسیر برود و در جای جای تفسیر، اندیشه عقلانی خود را اعمال کند. البته این نکته را باید افزود که فرق است بین اینکه کسی معلومات و اطلاعات پیشینی داشته باشد و با ذهن باز و آگاهی لازم به سراغ تفسیر برود، و دانش به منزله چراغی برای راهیابی به پیام قرآن باشد؛ با کسی که با پیشداوری و دخالت دادن دانشهای گوناگون، به تفسیر قرآن پردازد و از تفسیر به رأی و دخالت دادن نظریه ها و تحمیل آن بر قرآن، ابایی نداشته باشد. آنچه در این تفسیر نمایان است قسم اول است که این معلومات وسیله شناخت بهتر کلام وحی می گردد. به هر صورت، به سراغ یکایک محورهای سه گانه تفسیر عقلی می رویم تا ببینیم مفسر عالیقدر ما، در زمینه استنباط و فهم قرآن، تبیین معارف و اثبات معارف دینی با براهین عقلی چگونه عمل می کند.

استنباط و فهم قرآن با روش عقلی

در زمینه استنباط از کلام، دو شیوه مطرح است، یکی، استفاده از قواعد لفظی با کمک عقل است، مانند اینکه، آیا می توان از مفاهیم استفاده برد؟ (آیا مفهوم صفت، عدد، لقب و شرط حجّت است یا خیر)؟ آیا از لوازم غیر آشکار کلام، می توان استفاده کرد؟ در چه مواردی می توان الغاء خصوصیت کرد؟ کجا علت و کجا حکمت است؟ دلالت اقتضا، برای استنباط از کلام حجّت است؟ و دهها مورد دیگر که در علم اصول فقه (مباحث الفاظ) مطرح است. و قسمتی از بحث، جنبه تعقلی و کاوشهای ذهنی دارد. در این بخش، برای مفسر انتخاب مبنا ضروری است. این مباحث، گرچه در تقسیم به دو دلالت لفظی و عقلی تقسیم می گردد، اما در هر دو قسم، مباحث عقلی در آن نقش اساسی دارد. و اگر کسی ذهن جوّال و گرایش خرد ورزانه نداشته باشد، نمی تواند در میدان استنباط و استخراج پیام قرآن، گام بردارد. از طرف دیگر، برخی از موارد استنباط تنها متکی به قواعد عقلی و اصول مسلم اعتقادی است. در این صورت صغرای استدلال از آیه مورد بحث و کبرای آن از حکم عقل گرفته می شود. در چنین مواردی، ژرفنگری های مفسر آشکار می شود و حساسیت او در نوع تعبیر و چگونگی استنباط روشن می شود. در این زمینه، چند مثال برای روشن شدن مسأله آورده می شود:

۱. مفسّر (حاج آقا مصطفی) در تفسیر آیه شریفه «مالک يوم الدّین» بیان می کند که این آیه دلالت دارد، هم اکنون «يوم الدّین» فعلیت دارد، چون اگر چیزی هم اکنون موجود نباشد، معنا ندارد که بگوییم او مالک آن است. بعد این بحث را مطرح می کند که دین در این آیه به چه معناست؟ آیا به معنای جزا و پاداش است، یا به معنای حساب و بررسی است؟ اگر به معنای حساب باشد، آیه دلالت دارد که اعمال و افعال انسان در این روز مجسم می شود، و خدا مالک آنهاست و به آنها رسیدگی می کند چون نفس حساب که مالکیت ندارد، باید مالکیت به چیزی تعلق بگیرد که در خارج وجود داشته باشد لذا باید تجسم داشته باشد. ۳۳

نکته دیگری که باز از همین آیه استفاده می کند، آنکه رستاخیز و حشر، برای کسانی است که عقل و شعور دارند، نه حیوانات و جمادات و حتی مجانین و کودکان و اتسانهای اولیه؛ چون اگر در آن عالم، جای حساب است، و اگر «يوم الدّین» روزی است که به کسانی که تکلیف دارند و زمینه بازخواست درباره آنها مطرح است، جزا و پاداش تعلق

می گیرد، حشر همه موجودات معنا ندارد. و لذا، این نظریه حکمت متعالیه که می گوید، در عالم قیامت همه موجودات محشور می شوند، با ظهور اوّلیه آیه سازگاری ندارد. اما در پایان، این نظریه را مورد نقد قرار می دهد و طبق قواعد عقل و ظواهر برخی آیات، اثبات می کند که موجود مجرد، فانی نمی شود، گرچه بدن نابود شود، و لذا آیه شامل همه انسانها می گردد.^{۳۴}

۲. به مناسبت تفسیر آیه ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره، ۳۰/۲)، این بحث را مطرح می کند که، آیا منظور از ملائکه در این آیه تمام ملائکه هستند یا گروهی خاص؟

ایشان می نویسند، گرچه «الملائکه» در اینجا جمع محلی بالف و لام است و ظاهراً باید دلالت بر عموم داشته باشد، اما به نظر ما از نظر وضع لفظی، دلالت بر عموم ندارد و باید تمام مقدمات حکمت، باشد تا دلالت بر عموم کند. در حالی که مقدمات حکمتی در این کلام نیست، چون آیه در مقام بیان عموم نیست، اگر نگوئیم آیه هرگز ناظر به این جهت نیست که بگوید گروهی خاص مورد خطاب خداوند قرار گرفته اند یا همه ملائکه مورد صحبت بودند. آنگاه ایشان شبهه ای را مطرح می کند که چرا خداوند، با تعبیری خاص نیاورد تا نشان دهد منظور، عده ای معین بوده اند. خداوند می توانست بفرماید: عده ای از ملائکه. ایشان در پاسخ می نویسند: «همین که خداوند می داند عده ای خاص هستند کافی برای این جهت است».^{۳۵}

۳. از نمونه های دیگر استنباط های عقلانی، بحث دیگر مفسر در آیه فوق است، که چرا قید «فی الأرض» در این آیه آورده شده است؟ با آنکه ظاهر آیه چنین می نماید که چنین قیدی لازم نیست. اگر انسان خلیفه می گردد، مسلماً در روی زمین است. وقتی سخن از انسان است، این قید بی معناست.

ایشان در پاسخ، باز کاوش عقلی می کند و ضمن ذکر برخی احتمالات و نقد تاریخی و عقلی آنها، احتمال دیگری را یاد می آورد که شاید منظور از «فی الأرض» عالم طبیعت باشد (یعنی انسان در عالم مادی و جسمانی، خلیفه گردیده است)، اما باز این احتمال را نمی پسندد و می نویسد:

گرچه این احتمال بعید نیست، اما با ظاهر آیه سازشی ندارد و شاهد و دلیلی بر مطلب هم نداریم. در این قول خداوند (فی الأرض) بلاغت خاصی وجود دارد، و

آن توجّه ملایکه به سؤال مذکور در آیه است و اینکه به ملایکه بفهماند؛ این خلیفه، هر چند از سوی خداوند باشد و لکن به دلیل بودن او در زمین، خونریزی و فساد می‌کند، زیرا که اینها از لوازم زمینی و طبیعت مادی و جهان زمینی است.^{۳۶}

در تمام این مواردی که یاد شد، مفسّر به دنبال استنباط و فهم کلام با کاوشهای عقلانی بود، کاری که با سیر و تقسیم انجام می‌گرفت و همراه با نقد احتمالات گوناگون بود.

تبیین و اثبات معارف قرآن

گفتیم، یکی دیگر از محورهای تفسیر عقلی، اثبات معارف قرآنی همراه با استدلالهای عقلی است. به این معنا که معارف و معانی قرآن با اصول فلسفی و دلایل عقلی، توضیح و تشریح شود. بنابراین در این جا سخن از استنباط و فهم نیست، سخن از تبیین دریافت‌ها با دلیل عقلی است. در تفسیر حاج آقا مصطفی، این بخش نیز به وضوح مشاهده می‌گردد و نمونه‌های آن بسیار فراوان است، جهت آشنایی با آن به چند مثال بسنده می‌کنیم.

۱. یکی از بحثهای فلسفی و عرفانی بسیار گسترده، توجیه تحدی به قرآن و اثبات حقانیت نبوت و معجزه قرآن است. این بحث از آن جهت در این تفسیر مهم است که چند مسأله به اثبات می‌رسد: یکی، جایگاه و موقعیت تحدی روشن شود و دیگری، هدف همآورد خوانی روشن شود که برای اثبات توحید است یا اثبات نبوت؟ و سوم، اگر قرآن معجزه است، چه جنبه آن معجزه است؟ همچنین آیا قرآن مخلوق خداست، کاری مشابه کارهای دیگر خدا و در برابر موجودات دیگر و یا قرآن امر تکوینی و جزئی از آفریده‌های جهان است (که همگی در تحت اراده خداوند قرار گرفته و تنها تفاوت‌های کیفی در آن است)؟

حاج آقا مصطفی، همه این بحثها را به شکل مبسوط مطرح می‌کند و در پایان، تحلیل عرفانیمی نماید و سخنانی در وجه تمایز قرآن با پدیده‌های دیگر می‌آورد. ایشان این تمایز را در اختلاف میان پیامبر خاتم با پیامبران دیگر و تفاوت در مرتبه و درجه حضرت می‌داند.^{۳۷}

نکته مهم در تمام این بحثها، توجیه عقلانی و فلسفی از اعتقاداتی همچون: معجزه، نبوت خاتم، خلق قرآن، علیّت جهان و برخی اصول و اعتقادات دیگر است. در تمام این مباحث روش اثبات و استدلال و توجیه خرد گرایی مفسّر، کاملاً آشکار می‌گردد.

۲. نمونه دیگر، اثبات واقعیت داشتن بهشت و جهنم در بسیاری از آیاتی است که به

شکل مبسوط توصیف شده است. مفسّر به مناسبت تفسیر آیه: ﴿فإن لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة أعدت للكافرين﴾ (بقره، ۲/۲۴)، و آیات مشابه دیگری همچون: ﴿قوا أنفسكم وأهليكم ناراً وقودها الناس والحجارة﴾ (تحریم، ۶/۶۶)، این بحث را مطرح می‌کند که قرآن، در مقام بیان توصیف بهشت و جهنّم، وعده و وعید و انذار از عذابهای الهی، از باب تمثیل به این اوصاف نمی‌پردازد؛ قصه و داستان نمی‌گوید؛ خاطرات خیالی نمی‌آورد؛ تمام اینها واقعیت دارد. در ادامه می‌نویسد:

اگر بگویی ... تهدید و ترساندن از این آتش جهنم، تاثیری شایسته و به حق در شبه جزیره عرب و حتی در سایر آفاق، نمی‌گذارد، زیرا که آنان تصوّر می‌کنند که آن، آتشی است دور از واقعیت؛ چرا که نسبت به آن عهدی ندارند و همچنین سابقه خارجی، بلکه ذهنی نسبت به مانند و شبیه آن ندارند. [می‌گوییم] این جدّاً خلاف بلاغت بلکه فصاحت است.^{۳۸}

مفسّر در تحلیل عقلانی، توصیف خیالی را مابین با بلاغت و فصاحت می‌داند.

۳. یکی از چهره‌های دیگر در باب تبیین معارف و اثبات عقلانی عقاید قرآن، دفع شبهات، تعارضات و تناقضاتی است که برخی از منکران قرآن کرده‌اند. در این مباحث، مفسّر کوشش دارد در میان اقوال به گونه‌ای جمع کند، و سیاق کلام را منسجم و مرتبط نشان دهد که هرگز این شبهات مطرح نگردد، و در آنجا که شبهه‌ای مطرح شده است، شبهه را برطرف سازد. مثلاً در تفسیر آیه ﴿وان كنتم في ريب مما نزلنا ... ان كنتم صادقين﴾ (بقره، ۲/۲۳) این مسأله را مطرح می‌کند که شاید، چنین به نظر برسد که صدر آیه با ذیل آن در تناقض است. خود، این شبهه را پاسخ می‌دهد و احتمالات مختلف در آیه را متعرض می‌شود.^{۳۹}

تبیین معارف قرآنی با بیان عقلانی

این نکته، بسیار ظریف و بدیع است که ما حقایق قرآن را با زبان دیگر (یعنی توصیفات عقلانی) بیاوریم. به این معنا که ما در کنار مفاهیم و اصطلاحات قرآنی، مباحثی را بیاوریم که لبّ لباب همان مطالب باشد، اما زبان و ظاهر کلمات متفاوت باشد. ریشه این شیوه از آنجا ناشی می‌شود که جمعی از محققان در فلسفه اسلامی معتقدند؛ حصول معرفت و شناخت حقایق جهان از سه طریق وحی، کشف و برهان حاصل می‌گردد و آنچه را که وحی

گفته است، می توان با برهان و حکمت متعالیه به دست آورد.^{۴۰} و چون عقل به میزان بودن وحی گواهی می دهد، پس هیچ فلسفه صحیحی را نمی رسد که از این میزان تجاوز کند. بنابراین، اشکالی ندارد که فیلسوف و عارفی در کنار تبیین معارف قرآنی، به طرح مباحث عرفانی و عقلانی بپردازد. و این نه تحمیل عقیده است و نه تفسیر به رأی، بلکه مقایسه ای است میان آنچه وحی بیان کرده با آنچه عقل به آن رسیده و یا کشف شهودی از آن شده است.

این شیوه، از بیان و طرح مباحث فلسفی و عرفانی موجب سوء تفاهات بسیاری در میان مخالفان فلسفه و عرفان شده و گمان شده، هدف از طرح مباحث فلسفی در تفسیر، مستند سازی آراء فلسفی و تحمیل و تطبیق آن بر قرآن، و جایگزین کردن آنها به جای معارف قرآنی است. ولی در واقع، تفسیرهای فلسفی و عرفانی قرآن کریم، شرح آیات نیست، بلکه تقریر مطالب از زاویه دیگر و با بیان دیگر است.

اگر مفسری مباحث فلسفی را در تفسیر، در کنار آیات و روایات مطرح می کند، غرضش این باشد که پیام قرآن همان فهم فلسفی است و جز آن نیست؛ اشکال وارد است. اما اگر مقصودش، بیان جوهره معارف دین، با زبان و نگرش دیگری باشد و میان مباحث عقلانی و معارف دینی تفکیک شده باشد، دیگر اشکالی وارد نیست. در این روش هدف، ارزیابی اندیشه های انسانی با معارف قرآنی است.

به عبارت دیگر اگر مفسر در طرح براهین و قواعد فلسفی قصد القای اندیشه فلسفه یونان و هر فلسفه ای را داشته باشد این شبهه باز مطرح است اما اگر طرح اندیشه ای انسانی در گوشه ای از جهان و مقایسه آن با معارف قرآن باشد که احیاناً در مواردی تطبیق می کند، نه تنها اشکال نیست، بلکه ارزیابی و گستراندن آفاق فکری معارف وحی با نمونه های دیگر است.

صدر المتألهین شیرازی، که یکی از کسانی است که در کنار بیان ظاهری و نقل دیدگاه مفسرین به کاربرد عقل در تفسیر تأکید زیادی می کند، و قرآن را به منزله خوان گسترده ای از آسمان می داند که انواع خوردنیها از جهان برتر، به سرزمین دلهای انسانی نازل شده و هر گروه و جماعتی از این خوان، بهره ای و نصیبی دارند. بهره گروهی، ظواهر آیات و نصیب گروه دیگر، حکمت و برهان نهفته در آن است.

هست قرآن چون طعامی کز سما گشته نازل از برای اغذا

اغتذای آدم از لوح و قلم اغتذا یابد دواب از راه فم
توز قرآن بنگری افسانه‌ها قشر و که بینی، نه مغز و دانه‌ها^{۴۱}

البته این شیوه از بیان و ذکر اصطلاحات فنی، مخصوص مخاطبان ویژه‌ای است و مردم عادی از آن بی بهره‌اند.^{۴۲}

اکنون به چند نمونه از ذکر مسایل فلسفی و عقلانی در کنار مباحث قرآنی اشاره می‌کنم:

۱. مفسر در سوره حمد، آیه: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ و به مناسبت توصیف صفات باری تعالی، این مسأله فلسفی را متعرض می‌شود که خداوند متعال، صرف الوجود است، به این معنا که: تمام کمالات و صفات حق، همگی به ذات احدیت برمی‌گردد و از نوع ترکیب نیست، تا خدا مجموعه‌ای از کمالات مرکب باشد، بلکه او، وجودی است که تمام این کمالات جزو ذات اوست، و گرنه لازم می‌آید که مرکب از وجود و عدم باشد و این با وجود واجب سازش ندارد. آنگاه به شکل مبسوط این اصل فلسفی را توضیح می‌دهد و معنای رحمانیت و رحیمیت را در میان اوصاف دیگر و قاعده صرف الشیء لایثنی و لایتکرر را بیان می‌کند.^{۴۳}

۲. مفسر بحثی درباره وحدت وجود می‌کند و جنبه‌های مختلف این نظریه را مطرح سازد. وی در تقریر وحدت وجود با دیدگاه عرفانی می‌گوید:

الوجود الذی یلیق باللّه تعالی و یكون هذه الکلمة الشریفة، حاکية عنه. هو الوجود الإطلاقی الذاتی، اللابشرط المقسمی، وهذا هو رأی أرباب الکشف والیقین. أو هو الوجود الخاص، اللابشرط القسمی، المنحاز عن سایر الوجودات بالتشکیک أو بالتباين علی اختلاف المذاهب المشائین والإشراقیین.^{۴۴}

وجودی که از منظر عرفاً مطرح است و لایق خداوند متعال است و این کلمه شریفه حکایت از آن وجود می‌کند، هستی نا متناهی ذاتی است که در اصطلاح منطقیین لا بشرط مقسمی نامیده می‌شود. این تقریر و تفسیر از وجود هستی دیدگاه ارباب کشف و یقین است. یا وجود خاص لا بشرط قسمی است که جدای از دیگر موجودات با اختلاف درجات است. وجوداتی که هریک با هم مراتب مختلفی دارد یا کلاً با هم متباین هستند، و در دیدگاه مکاتب فلسفی چون مشائین و اشراقیین این وجودات با تفسیرهای مختلفی تبیین شده است. اما در ادامه بحث، مسأله وحدت شخصی اطلاقی برای حقیقت وجود را مطرح می‌کند

و وحدت شخصی را نگرشی عرفانی به جهان می داند، که هر آنچه در جهان وجود دارد از آن وجود واجب است و تمام ماهیات و خصوصیات اشیا، منتسب به این وجود حقیقی و مختلف به حسب مراتب آن هستند. آنگاه لوازم این نظریه را بیان می کند و اشکالاتی را که در این زمینه مطرح شده با احتیاط و با تعابیر مجامله آمیز پاسخ می دهد، و در پایان، درباره نظریه وحدت وجود با تعبیری بینابین از آنچه قبول و یا رد کرده با تأیید نظریه پدر بزرگوارش (که در حاشیه مصباح الأنس به طور مبسوط عنوان کرده اند) می نویسد:

والإنصاف أن الاعتقاد بذلك المنهج في غاية الإشكال، وخروج عن طور الشرايع، حسب ما يظهر منها اهلها وإن كان موافقاً لعدة آيات مضت الإشارة إلى بعضها ... ولذلك أفاد الوالد الكامل، الجامع بين شتات العقليه والنقلية والراجل بقدميه العلميه والعملية ... ان الوجود هو الأصل جعلاً وتحققاً وإن المهيئات تظهر بتلك الحقیقة الظلیة والحقّ المخلوق به.^{۴۵}

مرحوم حاج آقا مصطفی، روش عقلانی و تحلیل و استدلال را تنها در بیان آیه بکار نمی گیرد، بلکه این شیوه را در بحثهای ادبی و قرائت و استنباط احکام نیز انجام می دهد، نه اینکه فقط به نقل اقوال بسنده کند.

البته شواهد و نمونه ها در تبیین گرایشهای عقلی این تفسیر بسیار فراوان است، اما این مقاله فرصت و مجال بیشتری نمی دهد که به همین اندازه بسنده شد.

۱. طباطبایی، المیزان، ۱۴/۲۶۷-۲۶۸.
۲. صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ۱/۲۵۸-۲۶۴.
۳. بحار الأنوار، ۱/۳۷۴؛ ۹۰۸۹.
۴. همان، ۲۰/۹۲.
۵. آمدی، غرر الحکم، ۱/۳۵۳ (چاپ دانشگاه، تصحیح ارموی).
۶. نهج البلاغه، خ ۲۳۹.
۷. کلینی، اصول کافی، ۱/۱۶.
۸. شافعی، الرسائل/ ۵۰۱.
۹. آمدی، الأحکام فی أصول الأحکام، ۲/۲۹۳.
۱۰. زمخشری، الکشاف، ۲/۲۸۳.
۱۱. مصابیح الأنوار، ۱/۲۵.
۱۲. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۹/۱۷۷.
۱۳. سیوطی، البرهان فی علوم القرآن، ۲/۱۴۸.
۱۴. خوئی، ابوالقاسم، البیان/ ۳۹۷.
۱۵. المیزان، ۵/۲۵۴-۲۵۶.

۱۶. به عنوان نمونه آیات زیر را نگاه کنید: بقره، ۲/۱۶۴؛ ال عمران، ۳/۱۹۰-۱۹۱؛ نساء، ۵/۸۲؛ انفال، ۸/۲۲؛ ص، ۳۸/۲۹؛ محمد، ۴۷/۲۴؛ قمر، ۵۴/۷.
۱۷. بحار الأنوار، ۱/۹۴.
۱۸. حویزی، نور الثقلین، ۱/۷۳۵ ح ۱۴۶؛ ۳/۳۶۷ ح ۱۲.
۱۹. از باب نمونه نگاه کنید به استدلال حضرت در باب نفی صفات سهو و نسیان از خداوند، التوحید/۱۶۰، باب ۱۵-۳۰.
۲۰. عمدتاً این اندیشه از اخباریون و سلفیون است. گرچه به یک معنا، اشاعره در باب حسن و قبح عقلی معتقدند که حسن و قبح، آن چیزی است که شرع گفته شده است. مثلاً ابن تیمیه (م ۷۲۰ ق) از حنابله معروف قرن هشتم و از مخالفان تفسیر عقلی می گوید: «ما باید عقل را پس از شرع، قرار دهیم». و روایاتی که در باب اهمیت عقل رسیده را جعلی می داند (محمد یوسف موسی، القرآن والفلسفه/۴۴).
۲۱. صدوق، کمال الدین/۳۲۹، ح ۹.
۲۲. خراسانی، جواد، هدایة الأمة إلى معارف الأئمة/۲۶.
۲۳. همان/۲۹.
۲۴. المظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ۲/۲۱۶.
۲۵. ایجی، عبد الرحمن، شرح المواقف، ۸/۱۹۵.
۲۶. راغب اصفهانی، مقدمة جامع التفسیر/۹۳.
۲۷. بحار الأنوار، ۸۹/۱۰۰، ۷۲.
۲۸. همان، ۲/۳۰۳، ح ۴۱ به نقل از کافی. اما در کافی، ۱/۵۷، حدیث چنین است: «انّ دین الله لا یصاب بالقیاس». گرچه عقول ناقصه با قید آراء باطله و قیاس فاسده در یک ردیف است. و روایتی به این مضمون در هیچ یک از کتب اربعه دیده نشد.
۲۹. همان، ۱۳/۲۷۸.
۳۰. الرومی عبد الرحمن، المنهج المدرسة العقلية الحديثة/۲۹۸.
۳۱. همان/۳۰۲.
۳۲. تفسیر القرآن الکریم، ۲/۱۰۳.
۳۳. همان، ۱/۳۶۱.
۳۴. همان/۳۶۰.
۳۵. همان، ۴/۲۶۶.
۳۶. همان/۲۶۸.
۳۷. همان، ۴/۵۳-۵۸.
۳۸. همان/۴۵.
۳۹. همان/۳۹.
۴۰. صدر المتألهین، شرح اصول کافی، تصحیح محمد خواجوی، ۲/۴۷۹، (کتاب الحجّة، ب ۵، ح ۴). ر. ک: آملی سید حیدر، أسرار الشريعة وأطوار الطريقة وأنوار الحقيقة، ص ۳۸ (تصحیح محمد خواجوی).
۴۱. تفسیر القرآن الکریم، ۱/۱۲۳، مقدمه آقای بیدار فر.
۴۲. همان/۱۲۸.
۴۳. همان.
۴۴. همان/۱۰۳.
۴۵. همان/۱۰۸.